

ضرورت پالایش فرهنگ در بستر تاریخ



حسین ضمیری*

*فعال فرهنگی

تا چندی پیش، بنا بر اسناد موجود در کتاب‌های دینی و تاریخی همچون زبور داود و انجیل عهد عتیق و پژوهش‌های دیرین‌شناسان، بر این باور بودم که انسان‌های اولیه بعد از عصر یخبندان دوم، می‌بایست فاصله‌ای در حدود دوازده تا چهارده هزار سال با ما داشته باشند. اما در این مدت کتابی^۱ به دستم رسید که نویسنده و پژوهشگر کتاب، با ارجاع به موزه‌ی بریتانیا و لوازم و اسناد موجود در آن، قدمت حضور انسان را تا حدود دو میلیون سال قبل - در شرق آفریقا - به عقب برد. پس با ارجاع به این مستندات حاضر، ما حاصل تکامل فیزیولوژی، فرهنگی و اجتماعی انسانهایی از آن روزگار تا امروز هستیم.

ابتدا به این موضوع نگاه کردم که انسانهای اولیه با این کره‌ی خاکی به نام زمین، چه برخورد‌های فردی و گروهی - در قالب گروه‌های بسیار کوچک در حد یک یا دو خانواده - کرده‌اند؟ سپس تجسم کردم در هنگامه‌ی برخورد با فرد یا گروه‌های دیگر نیز چگونه تقابل یا تعامل کرده‌اند؟ پس از اتمام عصر یخبندان، شاهراه‌هایی برای مهاجرت به سرزمین‌های بکر و تازه، حد فاصل قاره‌ها رخنمون شد و این کوچ و مهاجرت دائمی آدمی به بهانه‌ی توسعه کشاورزی، دامداری و تجارت، به همراه خود آیین‌ها و اعتقادات و ادیان مختلفی را نیز جابجا کرد.

کم‌کم انسانها برای انتشار همان اعتقادات شخصی و همچنین گسترش زمین و کشورگشایی - بنا به مُحق دانستن خود - دست به جنگ و خونریزی زدند. بطور مثال چنگیز خان مغول در طول زندگی خود، در حدود یک سوم از جمعیت حاضر در عصر خودش را بر روی کره‌ی زمین، به بهانه‌ی گسترش و معرفی فرهنگ مغولی، به قتل رسانید!



خواستگاه‌های انسانی بنا به جغرافیای تاریخی پیرامونی و همچنین تاریخ جغرافیایی موروثی، در طول این تکامل شگرف و قابل مطالعه، تبدیل به حوزه‌هایی برای تدوین قوانین نوشته و نانوشته گردیدند. در تعدادی ازین جغرافیای گسترده که امروزه آنها را با نام کشور به حافظه سپرده‌ایم، ریشه‌هایی آرکائیک و کهن الگو وجود دارد که باعث می‌گردد بر سینه معدودی از آنها، مدال تمدن را بیابیم. پاسداشت یک تمدن در مواجهه با خرده فرهنگ‌های مهاجر و یا مهاجم، توسط ساکنین اصلی آن سکونت گاه‌های متمدن، بنا به ظرایفی چون گفتگو و تعامل - که بیانگر بالندگی فرهنگی و اجتماعی در طول سالیان متمادی ست - به نمایش در می‌آید؛ یعنی بدون جنگ و خونریزی و تحکم نابخردانه. غوری در تاریخ و شناخت شناسی تمدن‌های گذشته، باعث می‌گردد تا ساکنین حاضر، غنای خود را در شناخت درست، حفظ و انتقال صحیح و کامل آن میراث گرانها دانسته و به این واسطه گری اجتماعی تاریخی مفتخر باشند.

با این مقدمه‌ی نسبتاً طولانی، خواستم تا یک بار دیگر تاریخ تمدن مان را یادآور شده و به مبحثی بنام خرده فرهنگ‌ها که در کنار هم تشکیل فرهنگی بنام فرهنگ ایرانی می‌دهند، بپردازم. خرده فرهنگ‌ها در عصر حاضر، در مواقعی که دست به مطالبه گری اجتماعی می‌زنند، در واقع پا بر روی تکه پازل خود و نقش ارزنده‌ی آن در پازل بزرگی بنام تمدن ایرانی گذاشته و یادشان می‌رود که زندگی در جغرافیای امروزی، در واقع تداوم تاریخی پاسداری از همان داشته‌های خرده فرهنگ خود می‌باشد.

اگر تئورسین‌های فرهنگی و اجتماعی آگاه به پیشینه و زیر ساخت‌های فرهنگی و اعتقادی هر قوم، دست به پالایش و پاک سازی آن خرده فرهنگ زده و با ارائه‌ی استنادات علمی و پژوهشی موجود در مراکز اسناد و کتابخانه‌ها اقدام به حذف خرافات، قوانین جعلی و منتسبات جهلی، هوایی تازه و سالم را برای بقا و تداوم تاریخی به افراد حاضر در آن اجتماع گرانها اهدا کنند، در طول سالهای آتی، شاهد شکوفایی و بالندگی خرده فرهنگ‌هایی سالم، شاداب، همراه و قابل تمایز خواهیم بود. اقوام حاضر در یک تمدن با تمسک جستن به آنچه که آن را به غلط «اصالت» می‌خوانند پذیرفتن بی قید و شرط همه‌ی آنچه که از پیشینیان به آنها رسیده، بدون بمبارد مان پرسش و تعقل ورزی باعث اختلالاتی در روند تکامل اجتماعی خود می‌شوند.

ذهن جستجوگر و اندیشه ورز نسل امروزی، دیگر هیچ مطلبی را بدون پشتوانه‌ی علمی مبتنی بر پژوهش و اسناد صحیح، نمی‌پذیرد؛ در مقابل نسل‌های قبل بی‌هیچ پرسش و آمایی تن به پذیرفتن داده‌های رسیده از نسل پیشینیان خود سپرده بودند. و این تقابل پذیرفتن نسل دیروزی و نپذیرفتن نسل امروزی، از یک سو، دارایی‌های معنوی آن خرده فرهنگ را کم رنگ تر کرده در حدی که گاهی توسط نسل جدید و حاضر در دهکده‌ی جهانی، مورد تمسخر قرار می‌گیرد و از سوی دیگر با گذر از این دوره‌ی گذار و پیراستگی به سبکبالی و پذیرشی قلبی و مومنانه، می‌نشانند.

در این میانه‌ی گذار فرهنگی، نسل جدید با خرده فرهنگ‌ها و کلان فرهنگ‌های دیگری نیز بنا به مطالعه و فضاها‌ی مجازی مواجه شده و سعی در ترسیم و ریل گذاری اعتقادی و اجتماعی جدیدی



می‌کند. عدم شناخت صحیح و کامل نسل جوان از ریشه‌های اصیل و درست موجود در خرده فرهنگ، کمبود منابع علمی و درست و یا عدم دسترسی به موقع، اسباب وازدگی و غرق شدن در فرهنگ‌های نوین جهانی - که البته بسیاری از آنها دارای ریشه‌هایی عمیق و سالم نیستند - را به سرعت فراهم می‌آورد.

دولتمردان حاضر در سطوح کشوری، استانی، شهری، بخشی و روستایی امروزه نقشی کلیدی و حساسی را دارند. آنان می‌بایست با به کارگیری افرادی زبده و مجرب و آگاه در حوزه‌های پژوهش، تاریخ، جغرافیا، جامعه‌شناسی و مردم‌شناسی در شکوفایی، حفظ و انتقال کامل ریشه‌ها و همچنین حمایت معنوی و مادی - مانند راه اندازی پژوهشگاه و کتابخانه‌ی تخصصی و چاپ و انتشار تالیفات و ... - نقشی مهم را ایفا کنند.

درگیری‌های فرهنگی موجود که به دلیل عدم فهم متقابل جوامع موجود در همین استان - که به رنگین کمان اقوام ایران زمین نیز شهره‌ست - و مطالبه‌گری‌های به حق و ناحق در حوزه‌های سیاسی، اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی و...، همگی بیانگر مستندات همین عدم شناخت و بکارگیری پُلی مطمئن بنام فرهنگ است.

وقتی فرهنگ گفتگو جای خود را به فرهنگِ سهم خواهی غیر عالمانه و غیر عادلانه می‌دهد، وقتی هر قومی پس از چند سال کوچ و سکونت، به جای آن که به ساکنین اصلی آن حوزه‌ی جغرافیایی احترام بگذارد، کمر به حذف آنها بسته و سعی در جایگزین کردن فرهنگ قومی خود به عنوان قوم غالب می‌کند، و وقتی افراد اصیل و ساکن، بنا به سبقه‌ی فرهنگی و اعتقادی خود عامدانه دست به سکوت و انفعال می‌زنند، نتیجه‌ای جز به هم ریخته‌گی فرهنگی را به بار نمی‌نشانند.

در واکاوی این برخوردهای تاریخی - که صد البته در عصر حاضر بیشتر از پیش هم شده - در می‌یابیم که در آینده‌ای نه چندان دور، راهی جز اجرایی کردن این نگرش‌های فرهنگی اجتماعی باقی نمی‌ماند. نگرش‌هایی که مبتنی بر ریخت‌شناسی اجتماعی و روانشناختی ساکنین و مهاجران، به صورت کاملاً اصولی و علمی باشد و توسط دولتمردان نیز به ضمانت اجرایی برسد، می‌تواند این کشتی به گل نشسته را آزاد و به ساحل مقصود برساند.

پس بر همه‌ی ما واجب است تا به فرزندان خود و نسل‌های آینده نگرشی صحیح، تاریخی پاکیزه و تمدنی به دور از تعصب و جهل را بیاموزیم و بیاموزانیم. هم نفس با مولانای جان می‌خوانم:

همه عقل و همه علم و همه فرهنگ شویم